

### حقوق و تکالیف دولت ها برای مبارزه با استعمار(نوین) در حقوق بین الملل بشر

علیرضا بیرجندی

#### چکیده

آنچه از کلمه هایی مانند استعمار، استثمار و استکبار پیداست، کشورهای جهان سوم و در حال توسعه به دلیل وجود عدم توازن و برابری در مبادلات تجاری و معاملات با کشورهای پیشرفته، الفاظ فوق را برای آنها بکارمی گیرند که دلیل اصلی آن را می توان ناشی از کلیه اقدامات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای پیشرفته در جهت اطمینان از تامین منابع لازم و ارزان مورد نیاز صنایع آنهاست که حتی در مواردی منجر شده که به صورت مستعمراتی با آنها برخورد نمایند و حتی حکومت های دست نشانده ایجاد نمایند. ضرورت مطالعه و پیگیری تحولات فزاینده سیاسی در سطح منطقه و جهان که از یکی دو دهه قبل آغاز شده و روند پرشتابی را دنبال می کند، ما را با فرایند شکل گیری و چگونگی تحقق استعمار نوین آشنا می سازد. این مفهوم، که برای اولین بار توسط مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان سازمان صدا و سیما مطرح گردید، از مفاهیم جدید ادبیات و گفتمان سیاسی حاکم بر نظام بین الملل است. ایشان در این دیدار فرمودند: «تلاش طبقه زرسالاران اقتدارطلب برای تسلط بر منابع حیاتی و مالی جهان، آغازگر استعمار نوین و کاملاً جدید است». باید توجه داشت که استعمار، امپریالیسم و سلطه گری از گذشته دور تاکنون، نشان داده است که هزاران چهره آشکار و نهان دارد که همچون تارهای عنکبوت بر تمام جوانب زندگی جوامع تحت سلطه تنیده شده اند. این چهره ها در بیشتر موارد، با ظاهر بشردوستی، صلح طلبی، آزادی گرایی، ترویج عمران و آبادی و مانند آن به صورت دام هایی خطرناک، فرا راه ملت ها گسترده شده اند. روشن است که با آگاهی از این ظاهر فریبی ها، می توان از این دام ها رهید و با پیگیری سیاست های مدبرانه و آینده نگرانه داخلی و خارجی، می توان مانع تحقق اهداف سلطه جویانه استعمارگران شد. در این نوشتار، به بررسی حقوق و تکالیف دولت ها برای مبارزه با استعمار نوین در حقوق بین الملل بشر صورت گرفته است.

**واژگان کلیدی:** حقوق، تکالیف، مبارزه، استعمار نوین، حقوق بین الملل، بشر.

#### مقدمه

«استعمار کهن از بین رفت و جای آن، استعمار نو را آوردند. استعمار نو این بود که در رأس کشورها بیگانگان نمی آمدند حکومت کنند؛ مثل دوران استعمار قدیم نبود که حاکم انگلیسی برود در هند حکومت کند، نه، از خود کشورها کسانی را می گماشتند، مثل رژیم طاغوت، مثل رضاخان و پسرش، و مثل بسیاری از دولت های دیگر کشورهای جهان سوم».

استعمار از جمله مفاهیمی است که طی دو قرن گذشته با توجه به شیوه های مختلف استعماری قدرت های سلطه گر، تحولاتی پیدا کرده است. اندیشمندان معمولاً سه نوع استعمار را طرح می کنند:

۱. استعمار سنتی یا کهن: استعماری که قدرت های بزرگ با اعمال زور بر حاکمیت کشورهای دیگر سلطه پیدا می کردند. رهبر معظم انقلاب درباره این نوع استعمار فرموده اند: «یک روز استعمار کهنه بود، استعماری که بعدها اسمش را گذاشتند استعمار کهنه و کهن، می رفتند بر کشورها تسلط پیدا می کردند؛ مثل هند، مثل الجزایر، مثل خیلی از کشورهای دیگر» (سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با مردم قم به مناسبت سالگرد قیام ۱۹ دی مردم قم) البته این شیوه استعماری که تا پایان جنگ جهانی دوم به شکل پررنگی ادامه داشت، همانگونه که رهبر فرزانه انقلاب بیان فرمودند با بیداری ملت ها از بین رفت.

۲. استعمارنو: این شیوه به شکل سلطه ظاهری و تعیین مستقیم حاکم از سوی استعمارگران نیست، بلکه به شکل غیر مستقیم است. وقتی که شیوه استعمار مستقیم و تعیین حاکم برای سرزمین های مستعمره به خاطر بیداری ملتها آسان نبود، شیوه جدیدی از استعمار بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا رایج شد که این شیوه استعمار نو بود.

در شیوه جدید، فرماندار استعماری و یا حاکم مستقیم کشور استعمارگر حاکمیت ندارد و زمامداران از مردم خود سرزمین ها هستند و ظاهراً کشور تمام نشانه های استقلال همچون مرز مشخص، پرچم مشخص، قانون اساسی و انتخابات دارد، اما در حقیقت، کشور توسط عوامل استعماری با برنامه ها و سیاست های آنها اداره می شود.

رهبر معظم انقلاب در تبیین این شیوه استعماری فرمودند: «استعمار کهن از بین رفت و جای آن، استعمار نو را آوردند. استعمار نو این بود که در رأس کشورها بیگانگان نمی آمدند حکومت کنند؛ مثل دوران استعمار قدیم نبود که حاکم انگلیسی برود در هند حکومت کند، نه، از خود کشورها کسانی را می گماشتند، مثل رژیم طاغوت، مثل رضاخان و پسرش، و مثل بسیاری از دولت های دیگر کشورهای جهان سوم.» (همان).

۳. استعمار نوین: در این شیوه ظاهراً قدرت های بزرگ سلطه ای بر کشورهای دیگر ندارند، اما سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن دولت ها به حدی است که تصمیم گیری ها و سیاستگذاری های دولت های دیگر در تمام عرصه های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... باید در راستای منافع قدرت های بزرگ شکل گیرد.

2

رهبر معظم انقلاب با اشاره به اینکه سیاست امروز استکبار، استعمار نوین است؛ در تعریف استعمار نوین فرمودند: «یعنی دستگاه استکباری کاری کند که عناصری از ملتی که این مستکبر می خواهد آن را قبضه و تصرف کند، بدون اینکه بدانند، به او کمک کنند... حالا عناصری از میان خود ما بیابند و بنا کنند این دیوار را تراشیدن یا سوراخ کردن. اینها گرچه خودی هستند، اما دارند برای دشمن کار می کنند؛ دشمن هم روی اینها سرمایه گذاری می کند. دیدید که آمریکایی ها حتی در کنگره شان تصویب کردند که به عناصری در داخل کشور ما پول بدهند تا برای آنها کار کنند؛ این طور علنی و صریح! این استعمار نوین است.» (بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه ها).

استعمار نوین اساساً یک شیوه عملیات فرهنگی - فکری است، و رهبر معظم انقلاب هم همین شیوه را شیوه غالب آنها می شمارد: «تهاجم خبری، تبلیغی، فرهنگی و اخلاقی رسانه های تحت کنترل زورمندان و زرمندان جهانی به ملت ها به ویژه ملت ایران در اوج خود قرار دارد.» (همان) آنها با گسترش وسایل ارتباط جمعی و تفکر جهانی سازی، سعی دارند تا فرهنگ، سیاست و اقتصاد لیبرالی را بر تمام کشورها حاکم کنند.

بنابراین استعمارگران در این شیوه سعی می کنند با ظاهری مشروع و با شعارهای حقوق بشر، ایجاد صلح و امنیت، استقرار دموکراسی و آزادی و نیز با استفاده از نیروهای کاملاً وابسته که نه تنها از اشراف و خانواده های طبقه اشرافی بلکه معدودی از روشنفکران، سیاسیون، مدیران و تکنوکرات ها را نیز شامل می شود، اهداف استعماری خود را دنبال کنند.

البته در تلاش برای تسلط بر منابع اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشورها، خاورمیانه و جهان اسلام جایگاه ویژه ای دارد. به فرموده رهبر فرزانه انقلاب، آنها به درستی می دانند «خاورمیانه یکی از نقاط اساسی و چالش بزرگ جهان به شمار می آید و به همین خاطر در تبیین استعمار نوینینی که در حال شکل گیری در منطقه است آمریکایی ها در جهت تحقق نقشه کاملاً استکباری خاورمیانه بزرگ درصددند حکومت هایی را در خاورمیانه روی کار آورند که دارای بزرگ دموکراسی باشند و در عین حال صددرصد در پنجه سیاست های آمریکا و کمپانی های سرمایه داری غرب قرار گیرند.» (همان).

اما در این شیوه استعماری نیز با مانع بزرگ مقاومت و پایداری ملت ها و جنبش های حقیقی و اصیل مواجه هستند و همچون گذشته با بیداری ملتها این شیوه استعماری هم از بین خواهد رفت.

چگونگی شیوه های مبارزه بر آزادی مستعمرات از شیوه تولید مستعمراتی و سلطه استعمار سرمایه داری، بستگی دقیق و نزدیک با ساختار اجتماعی و طبقاتی هر مستعمره دارد. بخش عمده و اصلی ثروت و سرمایه ای که طبقات وابسته به استعمار جمع آوری کرده اند و ثروت و سرمایه ای که کشورهای سرمایه داری اندوخته اند، در حقیقت اموال مردم محروم مستعمرات است و به آنان تعلق دارد. به این جهت مردم محروم که اکثریت جمعیت دنیا را تشکیل می دهند و در هر جامعه استعمارزده نیز اکثریت را می سازند، می توانند نسبت به تمام این ثروتها حق مالکیت خود را اعلام کنند. ممکن است سؤال شود که مردم مستعمرات به استناد چه حقی چنین خواستی دارند؟ پاسخ روشن و مستدل است: به استناد و به اتکای حقوق بشر؛ زیرا حقوق بشر فقط محدود به امور سیاسی نیست، بلکه حقوق اقتصادی را نیز در بر می گیرد. به استناد چنین حقوقی بود که کارگران کشورهای سرمایه داری کلاسیک و طبقات و اقشار فقیر در این کشورها در این قرن و قرون اخیر پیش از آن از حق حیات خود در برابر سرمایه داران بزرگ و فئودالها دفاع می کردند. درست بر همین اساس و با همین استدلال مردم محروم و مستعمرات نیز خواهان استدلال اموال از دست رفته اند. فقر اجتماعی در کشورهای سرمایه داری کلاسیک با کاربرد زور یا فعالیتهای مؤسسات خیریه محدود نشد، بلکه این امر نتیجه تغییر یک سلسله شرایط اقتصادی - اجتماعی بود. در مستعمرات هم نمی توان فقر اجتماعی را با زور یا با اقدامات اصلاح طلبانه یا بذل و بخششهای مؤسسات خیریه دولتی یا خصوصی محدود نمود یا از میان برداشت. در اینجا تغییر بنیادی شرایط اقتصادی - اجتماعی ضروریست (انصاری و درودی، ۱۳۹۳).

3

به همان صورت که شرایط مادی خشن و استثمار شدید در جوامع سرمایه داری کلاسیک در قرن ۱۹ زمینه مادی و اجتماعی پیدایش و رشد نظریات اجتماعی سازمانهایی شد که همه خواهان استقرار عدالت و حقوق کامل بشر بودند، شرایط خشن و استثمار شدید در جوامع استعمار زده و وجود فقر اجتماعی در مستعمرات نیز امروزه زمینه مادی پیدایش و رشد نظریات اجتماعی و سازمانهایی که خواستار استقرار عدالت و حقوق کامل بشر در جامعه خود و در سطح جامعه جهانی اند می باشد (برچیل، ۱۳۹۱). حقوق بین الملل معاصر، بدون هرگونه تردیدی، نقض جدی حقوق بشر را از دل نگرانیهای جامعه بین المللی قلمداد می کند. در نتیجه این دل نگرانیهای بین المللی، مجموعه قابل توجهی از قواعد و سازمانها، هم در سطح جهانی وهم در سطح منطقه ای، ایجاد گردیده اند. این تحولات، در حقوق بین الملل به کشورها اجازه می دهد در مقام پاسخگویی به طور انفرادی یا دسته جمعی یا از طریق سازمانهای بین المللی، به اقدامات مسالمت آمیز گوناگونی توسل جویند (قوام و محسنی، ۱۳۹۳).

حال سوالی که پیش می آید این است که حقوق و تکالیف دولت ها برای مبارزه با استعمار (نوبل) در حقوق بین الملل بشر چیست؟

### مبانی نظری تحقیق

#### ۱- استعمار

استعمار در لغت به معنای آبادانی کردن، آبادانی خواستن، تسلط مملکتی قوی بر مملکتی ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و نیروی انسانی افراد آن با تظاهر به منظور آبادی و رهبری مردم آن به سوی ترقی است. این عمل در رابطه با کشورهای غربی و دولت های امپریالیستی در قبال کشورهای آسیایی و آفریقائی و نیز آمریکای لاتین صورت گرفت که به منظور برده کردن و بهره کشی از مردم و منابع کشورهای مذکور، دولت های امپریالیستی به عنوان آباد کردن و پیشرفت کشورهای دیگر و در واقع به جهت غارت

منابع طبیعی و انسانی آن‌ها صورت گرفت و باعث عقب ماندگی کشورها شدند (فرهنگ معین، ۱۳۷۵) که این کشورهای به اصطلاح مستعمره دیروز، امروز به کشورهای جهان سوم و عقب مانده، تبدیل شده اند. آغاز استعمار را از حدود قرن ۱۵ میلادی می دانند که ابتدا توسط اسپانیا و پرتغال شروع شد و سپس دولت های هلند و انگلستان و فرانسه و آمریکا و دیگر کشورها وارد عرصه استعمارگری شدند (فعله گری، ۱۳۹۲) که تا به امروز نیز ادامه دارد، البته شکل استعمارگری امروزه با سده های گذشته تفاوت شکلی دارد.

انگیزه های استعمار که از حرص ظالمانه تجار و تجارت بردگان آفریقائی و جنگ ها و عملیات خشونت آمیز و خونین در سرزمین های مستعمره و شکنجه هائی که مردم و نژاد های دیگر بکار می رفت باعث عدم رشد و پسرفت کشورهای تحت سلطه قدرت های بزرگ شد. که بطور خلاصه می توان پیامدهای استعمار در جهان سوم را در موارد ذیل جستجو کرد:

۱. مصرف گرایی کشورهای تحت سلطه و عدم تولید از خود؛ کالاهای مغرب زمین تقریباً در همه جا رسوخ کرده و موجبات غربی شدن بقیه جهان را فراهم ساخته بود و جریان استعمار غربی تا حدی که جغرافیای کره زمین اجازه می داد پراکنده شد و این مناطق را بعنوان بازار مصرف کالاهای خود قرار داد، طوری که منابع اولیه و طبیعی از کشورهای مستعمره غارت می شد و در کشور استعمارگر تبدیل به انواع و اقسام کالا می شد و با قیمت های چندین برابر به مردم فلک زده کشور مستعمره باز می گشت که البته اغلب کارهای سنگین را خود مردم کشور مصرف کننده با دستمزد اندک انجام می دادند (سالور و افشار، ۱۳۸۰).

۲. ساز دست رفتن هویت ملی و فرهنگی کشور های مستعمره: اکثر کشورهای مستعمره که در دنیای قدیم از مدنیت های درخشان و اولویت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند، (مثل هند) بتدریج از قرن پانزدهم به بعد موقعیت های خود را از دست دادند و از برکت و مزیت سابق خود محروم شدند و بتدریج زیر فشار استعمار گرفتار عقب ماندگی شدند و رکود ادامه داشت تا ۵۰ سال اخیر که ملل آسیائی از خواب گران بیدار شدند و در یک تکان دامنه دار و قاطع وضع موجود خود را رقم زدند (ابوالحسنی، ۱۳۸۰).

۳. به هم خوردن وضعیت جغرافیائی کشورها: موقعیت ارضی دولت های جوان عموماً بوسیله قدرت های استعمارگر بدون تعیین حدود مشخص انجام یافته است (گفتگوی خبرگزاری مهر با ابوالقاسم طالبی، ۱۳۹۵) که این امر امروزه باعث بروز کشمکش های مرزی میان جوامع جهان سوم خصوصاً در آسیا (مثل کشمیر) و آفریقا (مثل اریتره) می باشد. که از این اختلافات، باز هم کشورهای استعمار دیروز و به اصطلاح دموکرات امروز سوء استفاده می کنند.

۴. صدمات فرهنگی و اجتماعی، استعمار برای این که بتواند بومیان را به خدمت خود در آورد می بایست فرهنگ آنان را تغییر دهد. لذا استعمارگران و هیئت های تبشیری مسیحی در این زمینه نقش بسزایی داشتند. استعمارگران اموال و منابع طبیعی و معادن را غارت می کردند و کلیسا هم از فرصت پیش آمده استفاده می کرد که در آئین و مذهب و آداب و رسوم مردم دخالت کند و این عمل را در قالب کمک های به ظاهر انسان دوستانه و در واقع برای تبلیغ آیین و فرهنگ خود به مردم بومی، از این حربه استفاده می کردند (بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه، ۱۳۸۲). علاوه بر این، ضربه استعمار بر جامعه شهری عمیق ترین صدمات را به بار آورده است (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فعالان بخش های اقتصادی کشور، ۱۳۹۰) با این که جوامع مورد استعمار دارای فرهنگ های گوناگون بودند و جملگی مورد تحقیر استعمارگران بودند که وجه مشترک آن هاست مقهور خشونت بودن و قتل و غارت نیز از مشترکات جوامع استعمار زده است.

۵. پیامدهای اقتصادی؛

۱- یکی از اهداف استعمار در کشور های استعمارزده توقف رشد اقتصادی آن ها،

۲- وابسته نگاه داشتن اقتصاد آن ها به خود

۳- از بین بردن صنایع دستی و تولیدی کشورهای استعمار شده.

۴- تحمیل ابزارها و صنایع و دستگاه های سنگین هزینه بر، بر اقتصاد کشورهای صنعتی.

۵- استفاده از سود حاصل از این ها به سود خود و به ضرر کشورهای مستعمره و انتقال به خارج از مستعمره نتیجه این کار. جهش اقتصاد به کمک تراکم سرمایه در غرب صورت گرفت و تبدیل مستعمرات به جهان سوم و کشورهای عقب مانده (صحیفه امام). لذا آن ها (کشورهای عقب مانده) امروزه برای اداره جامعه خود باید دست گدائی سوی استعمارگران دیروزی دراز کنند. بنابر این با توجه به عملکرد استعمار است که عقب ماندگی در کشور های تحت سلطه پدیدار می شود و این کشورها به جهان سوم معروف شده اند که دچار فقر عمومی بوده و از روش های تولیدی با بنیادهای کهنه و ابزارهای اجتماعی بدوی استفاده می کنند. عقب ماندگی بر اثر مداخله سلطه گرانه ملل استعماری است. محصول استعمار بعد از گذشت قرون متمادی بعنوان کشورهای جهان سوم نمود پیدا کرده است.

استعمار بعنوان جریانی تاریخی ساز و کارها و سازمان های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع تحت تسلط خویش را عمیقاً آشفته و بحران زا نموده است (گل محمدی، ۱۳۸۱). پس از این تخریب و صدمه کوشیده است آن ها را روز به روز عقب مانده تر و مصرف گرا و نیازمند نگهدارد. استعمار همان گونه که هنوز هم مبین نابرابری نیرو بین کشورهای صنعتی و کشورهای کم رشد می باشد، در همه مبادلات اقتصادی و فرهنگی به زبان کشورهای کم رشد بوده است. با این که فرهنگ استعماری کوشیده است در زمینه های تمدن، جامعه شناسی و مردم شناسی، تسلط سیاسی و اقتصادی جوامع استعماری را توجیه کند، ولی ضربه ای که استعمار بر پیکر جوامع زد و صدمات جبران ناپذیری را بوجود آورد در جهان امروزی بوضوح می توان پیامدهای استعمار را مشاهده کرد.

### ۲- حقوق بشر در قانون ملل

حقوق بشر از دید رالز آن حق هایی است که به هیچ آموزه ی دینی یا فلسفی خاص در مورد طبیعت بشر وابسته نیست؛ زیرا اثبات حقوق بشر به آن روش، تکثرگرایی موجود را به مثابه یک واقعیت نادیده می گیرد. به دیگر سخن، آموزه های جامع، اعم از دینی و غیردینی، نظریه ی حق را بر فهم اخلاقی خاصی از سرشت انسانی بنا می کنند و از این رو، نمی توانند مورد توافق همه ی ملت ها قرار بگیرد؛ ملت هایی که هر کدام به مجموعه ی خاصی از آموزه های جامع و گاه متضاد با یکدیگر باور دارند(رنر، ۱۳۸۱).

براین اساس در قانون ملل، حق هایی بشر نباید بیان گر سنت های فکری یک فرهنگ خاص باشند؛ زیرا این حق ها صرفاً موضوع توافق میان اعضای یک ملت نیست، که در وحدت نظر آنها نیز تردید وجود دارد، بلکه ملت های گوناگون، از جمله ملت های آزادی خواه و شرافتمند غیرآزادی خواه نیز با این حق ها موافق اند.

برای اینکه ملت های گوناگون بر سر حقوق بشر به توافق برسند، این حقوق باید ضروری، جهانی و حداقلی باشند. ضروری بودن آنها بدین معناست که نه تنها ملت های آزادی خواه، بلکه ملت های شرافتمند غیر آزادی خواه نیز به نقض این حق ها اعتراض می کنند. حقوق یاد شده، جهانی اند و همه ی ملتها آنها را می پذیرند، از این رو، نمی توانند بر یک آموزه ی جامع خاص بنا شوند. در معیارهایی حداقلی، نه کافی، برای آخر، حق های بشر حداقلی اند؛ بدین معنا که صرفاً سنجش مطلوبیت نظام

سیاسی داخلی و نهادهای اجتماعی آن به دست می دهند. معیارهای حداکثری نمی توانند مورد توافق ملی قرار گیرند که در وضعیت نخستین از وضعیت مادی و منابع خود در عالم واقع بی خبرند. بنابراین، رالز تاکید می کند که نمی توان حقوق بشر در سطح بین المللی را با حقوق شهروندان در جوامع دموکراتیک مشروطه یکسان دانست. وجود حق های بشر، شرط لازم هرگونه نظام همکاری اجتماعی است و چنانچه حق ها به طور نظام مند نقض شوند، هیچ گونه نظام همکاری بر جای نخواهد ماند و نظام بردگی و سلطه، بر اساس زور برقرار می شود (ساعی، ۱۳۸۵).

### ۳- روند سیاست بین الملل

روند سیاست بین الملل هنگامی آغاز می شود که یک دولت (دولت الف) می کوشد تا با به کارگرفتن علامت های گوناگون، رفتار (تصورات و سیاست های) دیگر دولت ها را تغییر دهد یا ثابت نگاه دارد. بر این اساس قدرت را می توان همانند توانایی کلی یک دولت در کنترل رفتار دیگران تعریف کرد (هالستی، ۱۳۸۳)؛ اما نکته مهم در زمینه قدرت، بروز تحول در ماهیت و شکل قدرت است که سیاست نوین و رهیافت های نظری مرتبط با آن مانند هژمونی ملایم یا خیرخواه و رهبری جهانی در این چارچوب جایگاه ویژه ای دارد. به صورت کلی، نظریه های استعمارگرایانه بر ظهور قدرت در شکل و ماهیت جدید به ویژه پس از پایان جنگ سرد تأکید می کنند که در اوایل دهه ۹۰ توسط جوزف نای تئوریزه شد و توانست در سیاست خارجی آمریکا جایگاه ویژه ای پیدا کند (سلیمانی، ۱۳۸۹).

### ۴- تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی

حقوق بشر در سیاست خارجی در دو معنای افقی و عمودی به کار برده می شود. در شکل افقی، حقوق بشر به معنای رعایت حقوق شهروندان نسبت به یکدیگر بوده و در شکل عمودی آن به معنای حفاظت از حقوق افراد و گروه های مختلف در برابر دولت است. البته در سیاست خارجی بر معنای عمودی حقوق بشر بیش از معنای افقی آن تأکید شده است (کاسترمانز، ۲۰۰۴). کشورها در تنظیم سیاست خارجی، منافع ملی را به عنوان مهمترین مؤلفه در برنامه های خود دنبال می کنند. حال سیاست هایی که در چارچوب منافع ملی، ارتقادهنده ارزش های مشترک جهانی چون دموکراسی و حقوق بشر باشد احتمال جذابیتشان نیز بیشتر خواهد بود و می توانند قدرت نرم تولید کنند (نای، ۱۳۸۷). بر این اساس اگر منافع ملی را به چهار دسته منافع حیاتی، منافع بسیار مهم، منافع مهم و منافع ثانویه تقسیم کنیم؛ جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر و احترام به حقوق افراد، ارتقای تکثرگرایی، آزادی و دموکراسی در کشورها را میتوان در زمره منافع مهم در آمریکا در نظر گرفت (السورز و همکاران، ۲۰۰۰). در رابطه با تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی اخلاقیات به تنهایی سبب نشده است که حقوق بشر در دستور کار سیاست خارجی کشورهای غربی قرار گیرد و منافع دولت ها نیز در این میان سهیم بوده است. معمولاً آزادی های سیاسی با آزادی های اقتصادی ارتباطی تنگاتنگی دارد که به نوبه خود مبادلات بین المللی و موفقیت را به دنبال خواهند داشت. دولت هایی که با ملت های خود با مدارا و احترام رفتار می کنند با همسایگان خود نیز چنین شیوه ای را دنبال خواهند کرد. در جهانی که در آن کشورهای بیشتری به اصول اساسی حقوق بشر احترام می گذارند، آرامش بیشتر و نظم فراگیرتری به چشم خواهد خورد (اکونومیست، ۱۹۹۷). بر این اساس به شکل کلی از نظر مفهومی در مورد رابطه بین سیاست خارجی و حقوق بشر سه حوزه را می توان مورد بازشناسی قرارداد:

۱. گسترش تدریجی هنجارهای حقوق بشر در جامعه بین المللی: در ۵۰ سال گذشته، هنجارهای بین المللی حقوق بشری به صورت تدریجی اما در قالبی مستمر و پایدار در سطح بین المللی فراگیر شده است؛ به گونه ای که هیچ دولتی نمی تواند

منکر آن هنجارها شود و به شکلی این هنجارها تبدیل به زبان و گفتمان بین المللی و نهادینه شده اند که جزئی جداناپذیر از مناسبات بین دولت ها و جوامع امروز شده اند. به این جهت است که سیاست حقوق بشری بیش از پیش به ویژگی کلیدی و اساسی در سیاست خارجی تبدیل شده است؛ به گونه ای که در حال حاضر سخن از سیاست خارجی حقوق بشری در میان است (سجادپور، محمدی؛ ۱۳۹۱)، در طراحی سیاست خارجی بیشتر نظریه پردازان از جمله مدلسکی معتقدند که بیشتر با دو فاز درونداد و برونداد قدرت مواجه هستیم و فاز سیاست گذاری را به عنوان فازهای انتقال دهنده در نظر می گیرند و در نهایت عنوان می کنند که تنها راه عقلایی در سیاست خارجی آن است که دائم در حال تعادل تعدیل پذیر است (سیف زاده، ۱۳۸۲). در این میان فاز درون داد (نهاده) برگرفته از مطالبات حقوق بشری جامعه با توجه به ارزش ها با فاز برونداد (داده) که متأثر از استانداردهای بین المللی حقوق بشری است، شرایطی را به عنوان کاتالیزور محیا می کند و در نهایت نخبگان ابزاری را به فاز سیاستگذاری (سیاست خارجی حقوق بشری) هدایت می کند.

۲. تحول مفهوم سنتی حاکمیت دولت ها توسط معیارهای حقوق بشری یکی از موضوعاتی که امروزه سازمان ملل با آن روبه رو است؛ چگونگی ایجاد تعادل میان حاکمیت دولت ها با حقوق بشر است. در واقع بخشی از معمای رابطه حقوق بشر و حاکمیت، به قوانین بین المللی مربوط است. درحالیکه برخی از مفاد منشور سازمان ملل آشکارا به حمایت از حاکمیت دولت ها می پردازد، در بخش دیگر به شورای امنیت این اجازه را می دهد تا با استفاده از نیروهای نظامی هر جا برای حفظ و بازگرداندن صلح و امنیت بین المللی لازم باشد وارد عمل شود. از سوی دیگر اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بیان می کند که برای ترویج توسعه، کشورها باید با یکدیگر (لیپارد، ۲۰۰۸) روابط دوستانه داشته باشند و به آزادی های مندرج در اعلامیه حقوق بشر احترام بگذارند. امروزه مفهوم سنتی حاکمیت با توجه به ورود مفاهیمی چون حقوق بشر از یک رابطه ناسازگار و چالشی، به مرور زمان و به واسطه پذیرش مجموعه ای از تعهدات بین المللی از سوی دولت ها و عملکرد مکانیسم های نظارتی بین المللی به موازات جهانی شدن به تدریج سازگاری بیشتری یافته و با تقویت مفاهیم حقوق بشر رابطه آیند و به یک رابطه هم افزا در حال تبدیل شدن است. این روند در دو بعد فردی و بین المللی نمود بیشتری یافته است. به عبارتی مضامین حقوق بشر از رابطه بین فرد و دولت و نیز جایگاه ملاحظات مربوط به امنیت فردی در ارتباط با دولت ها ناشی می شود. امروزه امنیت فردی نقش بین المللی به خود گرفته است و از نظر بسیاری از کشورها به صورت یک مسئله امنیتی دانسته می شود تا جزیی که افراد برای شکایت علیه حکومت کشورشان می توانند اقدام کنند (کمیته حقوق بشر سازمان ملل، بوزان، ۱۳۸۹).

در بعد بین المللی نیز شاهدیم که هر کشوری حداقل یک معاهده که دربرگیرنده تعهداتی درباره حمایت از حقوق بشر باشد را تصویب کرده و به الزامات و تعهداتی گردن نهاده اند. این مسئله نفوذپذیری حاکمیت ها را نشان می دهد؛ بنابراین دولت های دارای حاکمیت، هم واضع قواعد و مقررات بین المللی حمایت از حقوق بشر هستند و هم تابعین حقوق بشر شناخته می شوند (رضایی نژاد، ۱۳۸۳).

روند جهانی شدن و نفوذپذیری مرزها سیاست کشورها را در یک محیط تعاملی و به صورت شبکه ای تحت تأثیر قرار داده و سبب شده است تا کشورها در یک محیط همبسته نسبت به سیاست های یکدیگر (حتی رفتارهای حقوق بشری) با شهروندان خود حساس باشند. امروزه نه تنها حقوق بشر به عنوان اصلی مهم در سیاست خارجی کشورها نقش یافته است؛ بلکه کشورها در رعایت موازین آن به عنوان عاملی مهم در ارتقای جایگاه خود در صحنه بین الملل تلاش می کنند؛ بنابراین اگر روزی صحبت از حاکمیت مطلق دولت ها بود، باتوجه به آمره شدن قواعد حقوق بشر، امروزه حاکمیت بر مبنای احترام و ارتقای سطوح حقوق

بشر مطرح است. به این ترتیب ما در عصری زندگی می کنیم که در آن گفتمان زیادی در مورد سقوط دولت ها و ناکارآمدی حاکمیت ها در نتیجه توجه نداشتن به موازین حقوق بشری صورت می گیرد (فوریس، ۲۰۰۰).

### ۵- رابطه متقابل حقوق بشر با مفاهیم

صلح و امنیت بین المللی صلح از قدیمی ترین آرمان های بشری بوده و برقراری آن در جهان ارتباط تنگاتنگی با حقوق بشر دارد. امروزه صلح یک مفهوم چندبعدی یافته که تنها به معنای نبود جنگ نیست؛ بلکه شامل امنیت اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و امنیت سیاسی، ثبات ساختارهای سیاسی و چرخش آزاد قدرت است (شفیعی، ۱۳۹۱). در اعلامیه جهانی حقوق بشر وین ذکر شده است که توسعه و دموکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی به صورت متقابل به هم وابسته اند و یکدیگر را تقویت می کنند و دولت ها را مسئول اصلی برای ایجاد شرایط تحقق توسعه به عنوان حق فردی و جمعی می داند. به عبارتی توسعه از راه ایجاد سازوکارهای دموکراسی که توسط دولت ها صورت می گیرد تحقق می یابد و توسعه پایدار زمانی امکانپذیر است که حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افراد به شکل کامل محترم باشد. چنین توسعه ای توانمندسازی و تحقق حقوق بشر را امکان پذیر می سازد. از سوی دیگر حقوق بشر در کنار توسعه و امنیت ستون های سه گانه سازمان ملل متحد را تشکیل می دهند؛ به عبارتی توسعه و امنیت لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون حقوق بشر رسیدن به هیچیک امکانپذیر نیست (رنجریان، ۱۳۸۷). بنابراین با ورود به عصر جهانی شدن در دهه های اخیر امنیت بین الملل، توسعه و صلح به تدریج مفهوم وستفالیایی خود را از دست داده است و مفهومی پساوستفالیایی با مؤلفه هایی چون امنیت جهانی (امنیت بشری)، توسعه و صلح پایدار را مورد توجه قرار داده است.

8

### روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی است. جامعه پژوهش شامل ۱۰ مروری از نوع نظام مند تمامی مقالاتی است که با کلید واژگان لاتین شامل *International human rights* و *(modern) Colonialism* و *Rights and duties of governments* در منابع اطلاعاتی *sciencedirect*، *Springer*، *Scopus*، *scholar Google* و کلیدواژگان فارسی شامل حقوق و تکالیف دولت ها، استعمار (نوبین)، حقوق بین الملل بشر در منابع اطلاعاتی *Magiran* و *SID* از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ منتشر شده اند. دلیل انتخاب سایت های فوق نیز وجود منابع علمی و اطلاعاتی معتبر در آنهاست که می تواند در پژوهش حاضر بر غنای آن بیفزاید. بر این اساس با روش نمونه گیری هدفمند اقدام به نمونه گیری شد.

### یافته های تحقیق

گفتمان حق توسعه، با تغییرات سیاسی جهانی در دهه ۱۶۹۰ و ۱۶۱۰، جنبش استعمارزدایی، شناسایی اصل حق تعیین سرنوشت و حق مردم برای پیگیری آزادانه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آغاز شد. در این جهت، نقش حقوقدان سنگالی، ام بایه، به عنوان مبتکر حق توسعه برجسته است (ام بایه، ) او حق توسعه را به عنوان یک مطالبه کشورهای در حال توسعه قالب بندی کرد، که مستلزم تعهدات کشورهای توسعه یافته برای همکاری در سطح بین المللی است (سنگوپتا، ۲۰۰۵) او به دنبال این بود تا زبان حقوق را به صدهای جهان سوم که در حال شکل بخشیدن به اصول و تجویزات جهانشمول برای اقتصاد جهانی بودند، اضافه کند. بایه و سایر طرفداران حق توسعه تالش نمودند تا مطالبه طوانی مدت نظم نوین اقتصاد بین المللی را با رژیم بین المللی جدید حقوق بشر



گره بزنند. در این مرحله، بیشتر تاکید بر تعهدات جامعه بین المللی مورد توجه بود تا تعهدات کشورها. دو میثاق بین المللی، ناشی از اعلامیه جهانی حقوق بشر، نیز فضای مساعدی را برای طرفداران حق توسعه باز نموده بود تا مطالبه خود از جامعه بین المللی را مطرح کنند (اسنید، ۲۰۰۸).

در این ارتباط، حق توسعه در اعلامیه حق توسعه و سایر اسناد سیاستگذار، شامل چهار عنصر مهم است که مرتبط با بحث ما میشود. اول مفهوم سازی از توسعه به عنوان روندی که محقق شدن حقوق بشر را تسهیل میکند. دوم به رسمیت شناختن مرتبط بودن و به هم وابسته بودن تمامی جوانب حقوق بشر. سوم به رسمیت شناختن این اصل که حق توسعه همزمان هم یک حق فردی است و هم یک حق جمعی و در نهایت به رسمیت شناختن این مسئله که تکلیف داران که مسئولیت تحقق حق توسعه را دارند، تنها دولتها نیستند بلکه جامعه بین المللی نیز مسئولیت همزمانی بر عهده دارد.

در این راستا، مرتبط ساختن حقوق بشر و توسعه در سیاست گذاری و مباحث نظری از طریق دو روش مهم انجام گرفته است. اول روش حق محور توسعه که تاکید میکند که حقوق بشر باید در توسعه پایدار انسانی ادغام شود. این تعریف از توسعه در زمینه روندها و مشارکت، اخیراً در گفتمان جهانی در زمینه توسعه خیلی پرنفوذ شده است. نقطه مرکزی این رهیافت به توسعه چیزی است که به "رهیافت حقوق بشری در 4 کمکهای توسعه ای" مشهور شده است (اکافور،) و خواستار قاعده مند کردن همکاری های توسعه بین المللی و کمک های توسعه رسمی از طریق چارچوب های توافق شده قوانین حقوق بشر بین المللی است (فرانکویتس و ارل، ۱۶۶۸). چنین چارچوبی ارائه کمک های توسعه ای را بر اساس اولویتهایی که باید مورد توجه قرار گیرند، قاعده مند می سازد که شامل تعهدات همزمان کمک کننده و کمک گیرنده و روندهایی که برای ارزیابی کمکهای توسعه ای الزم است می شود (مارکس، ۲۰۰۵). دومین رهیافت، حق توسعه را ذاتاً یک حق بشری میداند که ناشی از تلقی یک مفهوم جامع از حقوق بشر به عنوان مجموعه ای از حقوق مرتبط باهم تفکیک ناپذیر است. این رهیافت باور دارد که توسعه عواقب اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته و این حقوق در هیچ حوزه ای به نحو کامل محقق نمیشود، مگر اینکه همزمان در سایر حوزه ها محقق شده باشد. در واقع این که کشورها و مردم میتوانند که به عنوان یک حق بشری نیز علیه کشورهای دیگر یا جامعه بین المللی مطالبه توسعه داشته باشند که به نوبه خود یک تغییر گفتمانی در حقوق بشر ارتدوکس و نشانگر یک گرایش تساوی طلب در نظام حقوق بشر بین المللی به حساب می آید. لذاست که برخی اعلامیه حق توسعه را به مثابه فشار برای وارد کردن یک دستورکار مشخص حقوق جمعی غیر غربی در نظام حقوق بشر بین المللی می دانند.

جنبش ضداستعماری و استقلال طلبانه قبل از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. فق الوقع این مبارزه به فاصله ای نه چندان طولانی پس از جنگ جهانی اول شروع گردید و سپس با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه شوروی نیرو و جانی تازه تر گرفت. بسیاری از مولفان حقوق بین الملل در دنیای غرب، به زودی متوجه رودرویی و جدالی که این حرکت تازه با حقوق بین الملل کلاسیک خواهد داشت، شدند و دریافتند که عناصر بسیاری در روابط بین المللی در آستانه تحول و تغییر است و پیش بینی کردند که همین امر موجب خواهد شد که در حقوق بین الملل نیز تغییراتی به وجود آید.

تأثیراتی که دولت ها در حقوق بین الملل داشته، از جمله موضوعات مهمی است که مورد توجه بسیاری از کسانی که با حقوق بین الملل سروکار دارند قرار گرفته است. حقوقدانان بین المللی از همان اوایل سال های ۱۹۵۰ تا سال های ۱۹۶۰ این موضوع را مورد بحث قرار دادند.

کشورهای جهان سوم، خواه ناخواه تفاوت های خاص خود را دارند. نهادهای اعتقادی، اجتماعی و سیاسی و نیز موضع گیری های سیاسی این کشورها متفاوت است. معدنک تمام کشورهای جهان سوم به خانواده ای واحد متعلقند؛ چرا که تاریخی یکسان دارند و

همه آنها از استعمار و امپریالیسم رنج بردند و نیز انگیزه ای واحد برای مقابله با ستم و استثمار و استعمار داشته اند. این وضعیت و خواسته هایی که این کشورها در مقابل حقوق بین الملل دارند، آنها را در اردویی واحد قرار می دهد.

اگر چه کشورهای جهان سوم، به طور تسلیم ناپذیری با اصول و قواعد امپریالیستی، استعمارگرانه و استثمارگرانه حقوق بین الملل مخالفند، ولی حقوق بین الملل را فی نفسه مردود نمی دانند. پاره ای از حقوق دانان بین المللی در غرب مانند بریرلی عقیده دارند که در کشورهای جدید الاستقلال این تمایل وجود دارد که به حقوق بین الملل به عنوان نظام بیگانه ای که به وسیله دول غربی بر آنها تحمل شده است، بنگرند (Brierly, 1963).

مشاهده تاریخ استعمارگری غرب در دو دوره استعمار کهن و استعمار نو نشان دهنده این است که استعمار در همه ابعاد اقتصادی، علمی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی اهداف خود را دنبال نموده و تأثیرات خود را بر دیگر جوامع به جا گذاشته است. امروزه نیز شناخت دقیق استعمار نوین مستلزم یک نگاه همه جانبه در ابعاد و شیوه های نوین استعماری صاحبان زر و زور جهانی است. می توان گفت این شکل از استعمار، که با احساس غلبه و تسلط ایدئولوژی لیبرالیستی بر دیگر ایدئولوژی ها شروع شده و در صد اثبات برتری خود است، ساختار همه جانبه جدیدی است که به طور جدی و فراگیر، به تهدید معرفتی-ساختاری جهان می پردازد. ابعاد این ساختار تهدیدکننده، ویرانگر، گسترده و متعدددند. بعد اقتصادی این ساختار تهدید نظام مالی جهانی است که در آن تمام چرخش های مالی در سطح صنعت، خدمات و کشاورزی جهان با سیاست گذاری جهانی آمریکا شکل می گیرد و آنچه آینده مالی جهان را تشکیل خواهد داد همین عمل و کارگری دیگر ملل برای رشد سرمایه های این نظام مالی جهانی است، به همان شکل که آرکوئیلد در تفکیک کشورها به دو قسمت تولیدکننده اطلاعات (آمریکا) و تولیدکننده انرژی (کشورهای دیگر، بخصوص جهان سوم) این موضوع را نظریه پردازی کرده است و بدین سان، جهان طبقه بندی می شود. از این رو طبقه بندی جهانی مانند اتحادیه اروپا، آپک، خاورمیانه بزرگ (جدید)، اتحادیه آمریکای جنوبی و مانند آن، همه با سرمایه آمریکایی و سیاست گذاری حاکم بر آن صورت می گیرد و هر کشوری که در جغرافیای کره زمین در این طبقه بندی وارد نشود، محور شرارت شناخته می شود؛ زیرا چرخش مالی جهان به نفع سلطه گران با محوریت آمریکا را دچار اختلال می کند. پس از فروپاشی شوروی (سابق) و به وجود آمدن خلأ قدرت در مناطق تحت نفوذ آن، آمریکا، که خود را پیروز جنگ سرد می دانست، با طرح ایجاد دموکراسی و ترویج آن طی سال های گذشته، سعی نموده است تا بر مناطق تحت نفوذ شوروی (سابق) مسلط شود و منابع انرژی آنها را تحت کنترل خود درآورد و در برنامه ای تحت عنوان جاده ابریشم واشنگتن با دستاویز قراردادن کمک های سیاسی-اقتصادی و ترویج اصلاحات و دموکراسی، مانع گسترش قدرت و نفوذ کشورهای مثل چین، روسیه یا هند در این مناطق شود؛ زیرا این کشورها نیز تهدیدهای بالقوه ای برای سیاست های واشنگتن در عرصه جهانی قلمداد می شوند.

آمریکا به دنبال تفوق و سلطه خود بر جهان است و سعی می کند حتی المقدور این مهم را به نحو یک جانبه گرایانه به اتمام برساند. بدین منظور، در سطح منطقه و جهان، نیازمند حذف رقبا و دشمنان خود است. این کشور، بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ریشه اصلی مشکلات خود را در منطقه خاورمیانه و اسلام سیاسی یافت، به گونه ای که با پیروزی انقلاب اسلامی، مطرح و روز به روز به روز تأثیرات آن بر معادلات جهانی افزایش می یابد. پاتریک سیل، روزنامه نگار انگلیسی، می گوید: قرن ۲۱ با اقدامات و حملات هدفمند یک امپراتوری جدید مرکب از آمریکا و اسرائیل به حاکمیت های عربی و استقلال آنها شروع شده و در یک ماهیت استعماری نوین، به دنبال تغییر نقش ژئوپلیتیک خاورمیانه و غارت ثروت نفتی آن با ایجاد دموکراسی به روش اسلحه می باشد.

در سیاست آمریکا، ایران به عنوان محور اسلام سیاسی مطرح است و باید وارد طرح خاورمیانه بزرگ (به عنوان عمده ترین راهکار اجرایی-منطقه ای استعمار نوین و اقتصاد برنامه ریزی شده) گردد و گرنه مورد تهدید قرار خواهد گرفت. علاوه بر ابعاد اقتصادی و

سیاسی این جریان استعماری، می‌توان گفت این جریان، حتی در مسائل علمی-ژنتیکی نیز خود را نشان داده است. امروزه اکتشافات علمی و نوآوری‌های صنعتی تا آنجا پیشرفت کرده‌اند که می‌توانند در ژن‌ها و هسته‌های سلولی موجودات تغییراتی ایجاد کنند و به پیدایش گیاه، جانور و حتی انسانی جدید (پدیده شبیه‌سازی یا تحقق دنیای به نژادی) منجر شوند و بشر در حال ورود به دوره جدیدی از دانش و فناوری یا زیست فناوری است؛ آن چنان که جری ریفکین، جامعه شناس آمریکایی، معتقد است: شرکت‌های چند ملیتی با اتکا به این دانش در پی دستیابی و تغییر در طبیعت و خلق موجودات جدید گیاهی، حیوانی و انسانی‌اند که حاصل آن، نیل به ثروت و قدرت است. این تحولات اگر چه در نگاه اول، غرورآفرین و افتخارآمیز است، اما از نگاهی دیگر، حاوی تهدیدها و خطرات بالقوه فراوانی برای آینده بشریت است. به تعبیری، همانگونه که نفت، مواد معدنی و فلزات تجارت اصلی در عصر استعمار کهنه و جدید بوده‌اند، ژن‌ها یکی از اصلی‌ترین منابع تجارتي در قرن جدید خواهد بود و این تجارت ژنتیکی بیش از آنکه انگیزه انسانی داشته باشد، ناشی از میل به سوداگری است.

در بعد مذهبی نیز می‌توان گفت این جهان استعماری کاملاً جدید با استفاده ابزاری از مذهب، علی‌رغم همه تلاش‌هایی که برای ترویج جدایی دین از سیاست و ترویج سکولاریسم انجام داده، بر آن است تا استیلا و سیطره یکی از فرقه‌های نوظهور افراطی و بنیادگرای پروتستانیزم مسیحی و صهیونیسم مسیحی را بر کل جهان عملی سازد. آنها معتقدند تاریخ بشر در طی نبردی در آخرالزمان به نام آرمادون یا هرمجدون به پایان می‌رسد که نقطه اوج آن، ظهور دوباره حضرت مسیح (ع) است و برای ظهور دوباره مسیح (ع)، باید اقدامات و شرایط پیش از ظهور را فراهم کرد. آنها با به کار گرفتن اصطلاح قوم برگزیده معتقدند در عصر حاضر، رسالت ایجاد حکومت خدا بر روی زمین را بر عهده دارند. در واقع، آنها با تحریف مفاهیم دینی و سوءاستفاده از عقاید مذهبی جامعه آمریکا، با شیطنتی خاص در پی منافع و اهداف نامشروع خود و ترسیم آینده‌ای با تسلط کامل صهیونیسم بین‌الملل بر سایر ملت‌ها و مذاهب جهان هستند.

همچنان که گذشت، این جریان، که در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، علمی و حتی مذهبی خود را نشان داده، دارای پیامدهای مهم و خطرناکی است که مقیاس تأثیر و نفوذ این پیامدهای جهانی بوده و نتایجی از قبیل افزایش چشمگیر محرومیت کشورهای فقیر دنیا، افزایش دهشتناک نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، بی‌ثباتی اقتصادی جهان، بالارفتن بی‌سابقه سطح سواد برای سرمایه‌داران و زرسالاران به دنبال خواهد داشت. با نگاهی به ابعاد گسترده و همه‌جانبه این جریان استعماری، می‌توان ویژگی عمده و وجه تمایز این نوع جریان استعماری را با استعمار کهن و نو به این شکل بیان نمود که در استعمار کهن، استعمارگران در مستعمرات حضور مستقیم و فیزیکی داشتند. در استعمار نو، حاکمان وابسته و سلاطین و پادشاهان مجری سیاست‌های استعمارگران و تأمین کننده منافع و اهداف آنان بودند و بقای خود را صدر گرو فرمان‌برداری و تأمین خواسته‌ها و اعمال سیاست‌های آنها می‌دانستند. در این مقطع، فرمانروایان در واقع، فرمان‌بردارانی مسلوب‌الاختیار بودند و در هر دو مقطع، مردم و نقش آنها هم در معادلات سیاسی کشورها، محلی از اعراب نداشت، هرچند در برخی کشورها در مواقعی، انگیزه‌های استقلال طلبانه و آزادی‌خواهانه با انگیزه‌های سیاسی یا مذهبی مردم بروز می‌کرد. اما در استعمار نوین، استعمارگران با عبور از حاکمان وابسته، با ترفندها و سیاست‌های خاص خود، تحولات را از طریق مردم به دست خود مردم کشورها، ولی در جهت مطامع و اهداف استعماری خودشان، با شعارهای عوام‌فریبانه دنبال می‌کنند. در این فرایند جدید، دیگر نه حضور مستقیم استعمار و نه عوامل دست‌نشانده او، بلکه مردم کشورها، مجری خواسته‌ها و سیاست‌های پنهانی استعمارگرانند. به این جمله از سخنرانی جورج بوش در مراسم تحلیف دومین دوره ریاست جمهوری دقت کنید: «با تلاش‌های ما، آتش در افکار مردم روشن می‌شود، این آتش کسانی را که قدرت آن را درک کنند، گرم می‌کند و کسانی را که با پیشرفت مبارزه می‌کنند، می‌سوزاند و یک روز آتش آزادی به تاریک‌ترین زوایای جهان ما خواهد رسید. هدف ما کمک به

دیگران برای یافتن و بلند کردن صدای خودشان است؛ اینکه آزادی خودشان را به دست آورند و سرنوشتشان را خودشان به دست گیرند... ما با استناد به حوادث و شعور همگانی به یک نتیجه رسیده‌ایم و اینکه بقای آزادی در سرزمینمان به موفقیت آزادسازی دیگر سرزمین‌ها بستگی دارد».

استعمار نوین در صدد اثبات برتری خود به طور جدی و فراگیر و تهدید معرفتی- ساختاری صاحبان است. ولی یک سؤال عمده مطرح است و آن اینکه آیا تحولات عمده چند دهه اخیر و ایجاد این حس بیدارگری در میان ملل جهان، به ویژه مسلمانان، اجازه تحقق این استعمار نوین، با پیامدهای بسیار زیان‌بار آن را خواهد داد؟

هر چند امروزه طبقه زرسالار و قدرت طلب جهانی در پرتو وقایع یازدهم سپتامبر موفق به اجرای بخشی از برنامه‌ها و اهداف خود، به ویژه در منطقه خاورمیانه شد، ولی روشن است که یک جنبه‌گرایی آمریکایی و شکل‌گیری امپراتوری جدید مرکب از آمریکا و اسرائیل و برخی دیگر از قدرت‌های جهانی با موانع و چالش‌های عمده‌ای مواجه است. علاوه بر برخی مخالفت‌های اروپا با اقدامات یک جنبه‌گرایانه آمریکا و طرح مباحثی از قبیل ضرورت شکل‌گیری قطب جدیدی از قدرتی متشکل از کشورهای روسیه، هند و چین، بسیاری از مسائلی را که آمریکا و همپالگی‌های خود در مناطق گوناگون به وجود آورده‌اند و از آنها به عنوان فرصت‌هایی برای تحقق اهداف پیدا و پنهان خود نام می‌برند، تبدیل به تهدیدها و بحران‌هایی شده است که روز به روز بر دامنه مشکلات داخلی و خارجی آنها می‌افزاید.

12 ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی، که نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح کرده، چندی پیش در گفتگویی با روزنامه فرانسوی لویوین، اظهار داشته است: «آمریکا با اشغال افغانستان و عراق، با دست خویش کانون‌هایی برای گسترش جهانی برخورد اسلام و غرب ایجاد کرده است که در درجه اول، خود این کشور نخستین ضربه را از این بابت خواهد خورد».

وی در این گفتگو، که به تبیین اوضاع و احوال حاکم بر نظام بین‌الملل پرداخته است، تمدن اسلامی را عمده‌ترین مانع جاه‌طلبی جهان‌شمول غرب می‌داند و می‌گوید: «پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی در ایران را می‌توان نقطه آغازی در جنگ پنهان میان تمدن‌های غربی و اسلامی در نظر گرفت. امروز تمدن اسلامی مهمترین بلوک ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب، قد علم کرده و این تمدن را مجبور کرده است از جاه‌طلبی‌های جهان‌شمولش دست بردارد. غرب باید این نکته را درک کند که با وجود تمدن اسلام، دیگر قادر نیست مانند بعد از جنگ جهانی دوم، بر جهان تسلط یابد. ما باید این واقعیت را بپذیریم که تمدن اسلام بدون توجه به ارزش‌های غرب، عملاً در صحنه جهانی مطرح است و هر روز بیشتر تقویت می‌شود.»

قدرت‌طلبان جهانی برای تحقق استعمار نوین، همه تلاش‌ها و برنامه‌های عوام‌فریبانه خود را با شعارهای منافقانه متوجه افکار عمومی ملت‌ها نموده‌اند تا حضور مستکبرانه خود را موجه جلوه دهند، ولی امروزه ملت‌ها آنها را بزرگترین تهدید امنیتی خود می‌دانند. فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز آمریکایی ژاپنی‌الصل و صاحب نظریه پایان تاریخ، در مقاله‌ای که در ششم ژانویه در نشریه نیویورک تایمز با نام پیش‌بینی دوباره آینده آسیا به چاپ رساند، آورده است: «جنگ عراق به طور بی‌سابقه‌ای آمریکا را در انزوا قرار داد و بخش بزرگی از دنیا را متقاعد ساخت که ایالات متحده و نه تروریسم، بزرگترین تهدید برای امنیت جهانی است.»

واقعیت این است که امروزه تهدیدات فزاینده برای قدرت‌طلبان جهانی در نقاط گوناگون جهان، که موطن اصلی آنها افکار عمومی ملت‌هاست، در حال شکل‌گیری است و به انحای گوناگون در برخی مواقع، خود را نشان داده که یک نمونه آن مخالفت‌های عمومی با فرایند جهانی‌سازی است که توسط مردم در همه جای دنیا خود را نشان می‌دهد. البته حس بیداری اسلامی در جهان، نقطه اصلی و کانون موانع و چالش‌های فراروی قدرت‌طلبان جهانی شده است.



واقعیت آن است که در این تقابل سرنوشت‌ساز و تاریخی استعمار نوین و نهضت بیداری اسلامی، دنیای اسلام می‌تواند با اتحاد و یکدلی و تمسک به حبل‌المتین قرآن و با عترت و بهره‌گیری به موقع از ظرفیت‌های آشکار شده جهان اسلام برای بازتولید قدرت و عظمت و اقتدار ملت اسلامی، برای همیشه نویدبخش پایان سلطه‌گری و استکبار استعمارگران باشد؛ همانگونه که مقام معظم رهبری فرمودند: «قدرت طلبان با ورود به مرحله استعمار نوین، تلاش می‌کنند با تبلیغات و اغواگری، چهره‌ای رنگین از مستکبران جهان را در افکار عمومی ملت‌ها ترسیم کنند و آنان را جذب خود سازند؛ اما ملت‌ها می‌دانند که چهره واقعی آمریکا و انگلیس و دیگر قدرت‌طلبان همان چهره کریه و نفرت‌آوری است که در عراق و در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو آشکار شده است. مردم کشورهای اسلامی منتظر فرصت هستند تا نفرت عمیق خود را از ایالات متحده آمریکا و عواملش آشکار کنند و این واقعیات نشان می‌دهد که دوران استکبار رو به پایان است و در این مرحله، ملت‌های بالاراده و آگاه می‌توانند نقش تاریخی ایفا کنند که در این میان، ملت باهوش و استعداد و باتجربه ایران می‌تواند محور کلی حرکت عظیم جهانی بر ضد استکبار قرار گیرد.»

اکنون آمریکا و غرب مستکبر به این جمع‌بندی رسیده‌اند که کانون بیداری و ایستادگی در برابر نقشه حاکمیت آنان بر همه جهان، کشورها و ملت‌های مسلمان و به ویژه در منطقه خاورمیانه است و اگر با ابزار اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی و سرانجام نظامی نتوانند در چند سال آینده، نهضت بیداری اسلامی را مهار و سرکوب کنند، همه محاسبات آنان برای حاکمیت مطلق بر جهان و سیطره بر مهمترین منابع نفت و گاز، که تنها وسیله محرکه ماشین صنعتی و برتری مادی آنان بر همه بشریت است، به هم خواهد ریخت و کلان سرمایه‌داران غربی و صهیونیست، که بازیگر پشت صحنه همه دولتهای مستکبرند، از اوج اقتدار تحمیلی خود ساقط خواهند شد.

### بحث و نتیجه گیری

پس از قدرت گیری آمریکا در بعد از جنگ دوم جهانی که از معرکه درگیری به دور بود و اروپا هم که تبدیل به ویرانه‌ای شده بود، انگلستان جای خود را در مستعمرات از دست داد. ایالت متحده آمریکا شیوه نوین استعمار را در پیش گرفت و تا حدودی به تمام مستعمرات انگلستان مسلط شد، آن‌ها برخلاف متحد اروپایی خود، از شیوه لشکرکشی نظامی استفاده نمی‌کردند و بهره‌برداری خود در کشورهای هدف را با استفاده از نفوذ و هدایت نفوذی‌ها انجام می‌دادند. سیاست استعمار نوین به این شکل بود که جریانی را در کشور هدف به وجود می‌آوردند که دنباله‌روی سیاست‌های آنان باشد و نقش سرپنجه‌های آمریکا را ایفا می‌کردند.

از ویژگی‌های خاص استعمار نوین که سبب تمایز آن از استعمار نو و کهنه می‌شود، ماهیت استعمارگر در استعمار نوینست. در استعمار نوین، استعمارگر، دولت یا دولت‌های ویژه‌ای نیست، بلکه طبقه‌ای اجتماعی است که دولت‌ها را در حد توانایی و قدرت خود و آمادگی آنها هدایت می‌کند. افراد این طبقه در بافت و ساخت دولت‌ها حضور دارند و با وسیله قراردادان دولت‌ها، اهداف استعماری خود را تحقق می‌بخشند. این طبقه اجتماعی که از آن با عنوان «سرمایه‌داران» یا «زرسالاران اقتدارطلب» نام برده می‌شود، رفتارها و نهاد‌های مورد نیاز خویش را در قالب نظام سرمایه‌داری سامان‌دهی می‌کند.

این اصطلاح از سه کلمه استعمار، فرا و نو تشکیل شده است. منظور از این اصطلاح عبارت است از اینکه، جریان سرمایه‌داری غرب با ایده‌ها، طرح‌ها، روش‌های و تکنیک‌های جدیدی که بسیار پیچیده و چند لایه و با ظاهری زیبا و فریبنده با همان اهداف تسلط و بهره‌برداری از منابع سایر جوامع در ابعادی وسیع‌تر را دنبال می‌کند.

استعمار نوین یا سلطه‌گری نوین، مبتنی بر ایجاد تغییر در جهان بینی، فرهنگ، باورها، بینش‌ها، رفتار و نگرش‌های سیاسی فرهنگی بوده و با هدف تغییر نامرئی و نامحسوس فرهنگ و هویت ملت‌ها پایه‌ریزی شده است. سست کردن پایه‌های وحدت ملی، تشدید

اختلافات داخلی، بی تفاوتی ساختن مردم نسبت به فرهنگ و هویت ملی، خیرخواه جلوه دادن استعمارگران در افکار عمومی، از مهمترین محورهای القایی استعمار نوین می باشد.

انگلیس، آمریکا و فرانسه به مثابه شرکای استعمار و استعمار با به ارث گرفتن روش ها و سیاست های غاصبگری از استعمارگران پیشین در عصر حاضر پیرو و ادامه دهندگان راه و روش غارتگری به شیوه های نوین آن هستند، جهانی کردن اقتصاد به نفع قطب های اقتصادی و شکست کامل سدهای دفاعی ممالک توسعه نیافته امنیت سرمایه گذاری و گردش جهانی سرمایه را تضمین می نماید. در نظام سرمایه داری که بر اساس آیین سودگرایی استوار شده، عدالت اقتصادی اهمیتی ندارد. سودگرایان، سعادت اجتماعی را به بیشترین خوشی و لذت برای بیشترین افراد تفسیر می کنند. استعمار نوین نشان دهنده نوعی نفوذ اجتماعی از طریق فن آوری های نوین ارتباطی است که به مدد آن کشوری، تصورات، باورها، ارزش ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و نیز روش های زندگی خود را بر کشورهای دیگر تحمیل می کند. در این مسیر، شرایطی پدید می آید که اشکال فریبده تر و پنهان تر هجوم فرهنگ سلطه جو در لوای جهانی شدن برتری می یابد و ملی کردن سبک ها و الگوها، که محور اصلی تولیدات فرهنگی امپریالیستی را شکل می دهد، مورد توجه استعمارگران عصر ارتباطات قرار می گیرد.

امروزه مخالفان امپریالیسم، جهانی شدن را در جهت استعمار نوین تلقی می کنند که هدف آن را استیلای همه جانبه بازیگران قدرتمند جهانی بر دیگران می دانند. در عرصه اقتصاد، گسترش فعالیت شرکت های بزرگ چند ملیتی، آزادسازی تجارت یا تجارت آزاد از طریق سازمان تجارت جهانی از ابزارهای اساسی استعمار نوین محسوب می شود.

حضرت امام خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی می فرمایند «اگر یک کشوری نتواند از لحاظ اقتصادی، از لحاظ علمی، از لحاظ زیرساخت های پیشرفت، خودش را تأمین کند و رشد پیدا کند، بیرحمانه مورد تجاوز قرار خواهد گرفت. ما نمیخواهیم مورد تجاوز قرار بگیریم. دویست سال کشور ما مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته. ضعف دستگاه های سلطنتی بی عرضه ی نالایق فاسد دنیا طلب، و نشاطی که در طرف مقابل وجود داشت، باعث این تجاوز شد. از سال ۱۸۰۰ انگلیس ها اول بار در دستگاه سیاسی کشور ما وارد شدند و دخالت کردند و نفوذ کردند و یارگیری کردند و همراه آنها یا قریب به آنها، بعضی از کشورهای دیگر اروپائی هم در این مدت همین کار را کردند. سال ۱۸۰۰ که اولین سفیر انگلیس وارد کشور شد - که از هند هم آمد؛ یعنی آن وقتی بود که حکومت هند در اختیار انگلیس ها بود و نایب السلطنه در آنجا بود - از همان بوشهر که از کشتی پیاده شد، شروع کرد به رشوه دادن و خریدن افراد، و راحت توانست افراد را خریداری کند. این همه شاهزاده و امیر و اسم های دهن پرکن، همه در مقابل هدایای این آقا خاضع و تسلیم شدند! روند تجاوز دشمنان در این کشور، از آن زمان شروع شد. این خاک نرم و خاکریز بی بنیاد ملی آن روز اجازه داد دشمن نفوذ کند، و نفوذ کردند. ما نمی خواهیم دیگر این ادامه پیدا کند. انقلاب یک سد پولادینی در مقابل اینها درست کرده. ما می خواهیم این سد را مستحکمتر کنیم».

تئوری های جدید استعمار برخلاف روش های گذشته که سعی می کردند تا همه دولت های استعمار شده را با ابزارها و تکنیک های سخت افزاری در فقر و فلاکت نگه دارند؛ ترویج فقر و عقب نگهداشتن فرهنگی در جوامع که تحت پلان استعمار قرار می گیرند، اولین ویروس کشنده مرض در اسارت قرار دادن است که توسط استعمارگران و استعمارگران معاصر با مهارت خاص در پوشش هایی از قبیل به اصطلاح حقوق بشر، مبارزه با مواد مخدر و یا مبارزه علیه تروریسم در مقابله با نهضت های روشنگر و ضد استعمار و آزادی خواه، در اذهان افراد ناآگاه جوامع تدریق می نمایند.

امام خمینی (ره) در سخنرانی ها، پیام ها و در وصیت نامه خود به شیوه های رسوخ غرب در فرهنگ زمان طاغوت می پرداختند. ایشان می فرمایند: «از توطئه های بزرگ آنان، چنانچه اشاره شد و کراراً تذکر داده ام، به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصاً

دانشگاه‌ها است که مقدرات کشورها در دست محصولات آنها است..... و اما در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزش‌های خودی منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند و دولتمردان را از بین اینان انتخاب و بر سرنوشته کشورها حکومت دهند تا به دست آنها هر چه می‌خواهند انجام دهند»

گسترش تجدید به سوی جوامع غیر غربی در طول چندین دهه، تداوم داشت، ولی در سده بیستم و به ویژه دهه‌های اخیر، شتاب بیشتری گرفته؛ از این رو، فرایند جهانی شدن را می‌توان فرایند جهانی شدن تجدد، یا به عبارت دیگر، جهانی شدن فرهنگ و تمدن غربی دانست. بر اساس چنین دیدگاهی، برخی نظریه پردازان عقیده دارند: فرایند جهانی شدن صرفاً به ادغام اقتصادی جهان نمی‌انجامد، بلکه نوعی همگونی فرهنگی را نیز به همراه دارد، ولی این همگونی فرهنگی در مسلط و جهانگیر شدن تجدد یا فرنگ و تمدن غربی نمود می‌یابد.

از جمله شاخص‌های فرهنگ استعماری و غرب زده، بزرگ جلوه دادن فرهنگ غربی و کوچک نمایاندن فرهنگ خودی می‌باشد. هنگامی که برای پیشرفت‌های غرب تبلیغات دامنه داری صورت بگیرد، نتیجه آن در درازمدت، غربزدگی جوانان و اطمینان نداشتن به توانایی‌های خود و کشور خود و وابستگی در جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی به آنها می‌باشد. در وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی (سره) آمده است: «از جمله نقشه‌ها که مع‌الأسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش، و غربزده و شرقزده نمودن آنان است.....»

### فهرست منابع

- سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با مردم قم به مناسبت سالگرد قیام ۱۹ دی مردم قم.
- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای استان کرمان.
- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌ها
- انصاری، م و درودی، م، ۱۳۹۳، مطالعات پسااستعماری، تلاش متن محور در جهت وارونه سازی چشم اندازها: با تأکید بر بازشناسی رویکردهای متفاوت، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۵ (۲).
- فرهنگ معین ذیل کلمه استعمار، ۱۳۷۵، چاپ سپهر تهران، ص ۲۵۲.
- اعظم فعله گری، مختصری درباره تاریخچه استعمار، جامعه خبری تحلیلی الف، ۱۶ آبان ۱۳۹۲.
- مسعود سالور و ایرج افشار، روزنامه خاطرات عین السلطه، ج ۳، تهران: اساطیر، چ ۱، ۱۳۸۰.
- علی ابوالحسنی، دیده بان بیدار، تهران: عبرت، ۱۳۸۰، ص ۲۷، ذکر شده در روحانیت شیعه و برخورد با غرب، مجله پگاه حوزه، ۶ خرداد ۱۳۸۵، شماره ۱۸۳.
- گفتگوی خبرگزاری مهر با ابوالقاسم طالبی، انگلیس برای استعمار ابتدا استعمار می‌کند، ۵ آذر ۱۳۹۵.
- بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۸۲.
- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فعالان بخش‌های اقتصادی کشور، ۲۶ مرداد ماه ۱۳۹۰.
- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۱۸.
- احمد گل محمدی، جهانی شدن، فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱.
- برچیل، آ و دیگران، ۱۳۹۱، نظریه‌های روابط بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح اهلل طالبی آرانی، تهران: بنیاد حقوقی میزان ساعی، آ، ۱۳۸۵، مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسا استعماری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- قوام، ع و محسنی، س، ۱۳۹۳، جایگاه مطالعات پسا استعماری در نظریه روابط بین الملل، مطالعات اقتصاد سیاسی بین المللی.
- رنز، ب، ۱۳۸۱، شرق شناسی، پست مدنیسم و جهانی شدن، ترجمه غالمرضا کیانی، تهران: فرهنگ گفتمان

سلیمانی پورلک، ف، ۱۳۸۹، قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه ای آمریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی  
نای، جوزف، ۱۳۸۷، قدرت نرم ترجمه سید محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.  
نای، جوزف، ۱۳۸۷، قدرت در عصر اطلاعات؛ از واقع گرایی تا جهانی شدن، ترجمه دکتر سعید میر ترابی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات  
راهبردی.  
هالستی، کی جی، ۱۳۸۳، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین  
المللی.

Nye, Joseph (2004), *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.

Dietrich, John W. (2006), "US Human Rights policy in the postcold war Era", *Political Science Quarterly*, Volume 121.

Honghua, Men (2001), "Cultural Values in Americans Diplomacy", *Foreign Affairs Journal*, No.61.

J. L. Briery, *The Law of Nations*, 6th ed. By Sir Humphrey Waldock (Oxford: Clarendon, 1963) at p. 43.

Lepard, Brian D. (2008), *Balancing Human Rights and State Sovereignty in a Multicultural World*, Belfer Center for Science and International Affairs.

Freeman, John W. (2011), "The Mess in the Middle East", *Middle East Policy*, Vol.Xviii, No.4.

Ellsworth, Robert & Andrew Goodpaster, Rita Hauser (2000), *Americans National Interest the Commission on Americas Nation Interest*, Belfer Center.

Forysth, David P. (2000), *Human Rights and Comparative Foreign Policy Foundations of Peace*, Paris: United Nations University.